

گفتگوی علی صلح جو با دکتر علی خزاعی فر*

در باره ترجمه ادبی در ایران

مقدمه:

در ایران بحث درباره ترجمه قدمت زیادی ندارد. در پنجاه سال اخیر برخی ادب و مترجمان جسته گریخته درباره ترجمه صحبت کرده اند اما دکتر علی خزاعی فر اولین کسی است که با آگاهی از مباحث نظری ترجمه و به صورت پیگیر و مستدل به بحث درباره ترجمه در ایران پرداخته است.

خزاعی فر، استاد دانشگاه فردوسی و سردبیر مجله مترجم و مجله انگلیسی زبان The Reader لیسانس خود را در رشته ادبیات انگلیسی، فوق لیسانس خود را در رشته آموزش زبان از ایران و دکتراش را در رشته زبانشناسی از دانشگاه یومیست انگلستان گرفته است. خزاعی فر محققی است که در قلمرو حوزه مطالعات ترجمه فعالیت می‌کند. نگاه او به ترجمه نگاهی صرفاً پدیدار شناختی و توصیفی نیست. بلکه توصیفی را با داوری و تجویز آمیخته است زیرا از نظر خزاعی فر ترجمه فعالیتی است که در زبان مقصد صورت می‌گیرد و بر زبان و فرهنگ مقصد تأثیر می‌گذارد و بنابراین نمی‌توان فارغ از هر نوع دغدغه از دیدگاهی صرفاً عینی و توصیفی به آن نگریست. به این دلیل نگاه خزاعی فر به وضعیت ترجمه، بخصوص ترجمه ادبی، در ایران نگاهی از سر مستنولیت است. این نکته را می‌توان در نوشهای ایشان در مجله مترجم که از سال ۱۳۷۰ در مشهد منتشر می‌شود به وضوح احساس کرد.

خزاعی فر بحث درباره ترجمه را حق انحصاری محققان زبانشناس نمی‌داند، بلکه معتقد است ادبی و مترجمان که از دید خود به ترجمه می‌نگرند همیشه حرفهای مفیدی درباره ماهیت ترجمه زده‌اند. اولین همایش ترجمه ادبی در ایران که در سال ۱۳۷۹ در مشهد به همت خزاعی فر برگزار شد، همایشی صرفاً دانشگاهی در مورد ترجمه ادبی نبود، تلاشی بود برای شناخت ماهیت ترجمه ادبی و ایجاد پلی میان عمل و نظریه ترجمه ادبی در ایران. در این گفتگو با نظریات خزاعی فر در مورد ماهیت ترجمه ادبی، نقد ترجمه و آموزش ترجمه در ایران آشنا می‌شویم. در خلال گفت و گو خزاعی فر خلاصه ای از نظریه خود درباره لفظ گرایی در ایران را نیز بازگو می‌کند

علی صلح جو

* این گفتگو به درخواست روزنامه شرق صورت گرفته و در این روزنامه به چاپ رسیده است.

صلح جو؛ آقای دکتر خزاعی فر، بسیار خوشحالم که می‌خواهم درباره ترجمه ادبی با شما گفتگو کنم. اکنون نزدیک به یک دهه و نیم از عمر مجله مترجم می‌گذرد. فکر می‌کنم بهار ۷۰ بود که اولین شماره مجله منتشر شد. همین عمر پانزده ساله را باید بسیار غنیمت شمرد زیرا شاهدیم که این روزها فعالیتها دیر نمی‌پایند و افراد مرتباً با شکست مواجه می‌شوند و بلافاصله فعالیت خود را تغییر می‌دهند. به هر حال، اتفاق خجسته‌ای است و امیدوارم این ۱۵ به ۱۵۰ بیز برسد. قبل از انتشار مترجم نیز فعالیتها بی در زمینه ترجمه شده است. مثلاً فکر می‌کنم حدود سال ۱۳۵۵ بود که مجله فرهنگ و زندگی یکی از شماره‌های خود را به موضوع ترجمه اختصاص داد. یادم هست که دکتر فرشیدورد در این شماره مقاله‌ای داشت با عنوان "تأثیر ترجمه در زبان فارسی" که در آن می‌گفت بزرگترین مستثنی زبان فارسی ترجمه است و ابراز تأسف می‌کرد که چرا دانشگاهها و معلمان ادبیات به این مستثنی توجه ندارند. یا اینکه، فکر می‌کنم پنج شش سال قبل از انتشار اولین شماره مترجم، آقای محمد خانی، در جهاد دانشگاهی دانشگاه علامه طباطبائی، ۵ شماره مجله‌ای به نام ترجمه منتشر کرد که حاوی مقالات خوبی بود. فریدون بدره‌ای نیز سالها قبلاً فکر می‌کنم در مجله‌ای، بوجین نایدا را معرفی کرد. این فعالیتها سبب شد که ماهی ترجمه، که تا آن هنگام آرام و بی‌دغدغه شنا می‌کرد و به هیچ وجه به عمل شناختی خود توجهی نداشت، به چگونگی حرکات خود توجه کند. توجهی که گاه شادی آور، گاه یأس آور بود. بسیار پیش می‌آید که فعالیتی در جریان است اما به علت حرف نزدن از آن و، به خصوص، نام نداشتن آن فعالیت، توجهی به آن نمی‌شود. مثلاً، به نظر من، هنگامی که این سخن کهنسی دنیای ترجمه، که ترجمه همچون زن است، اگر زیباست و فادار نیست، اول بار در محافل ترجمه ایران مطرح شد، توجه مترجمان، به خصوص آنها را که به شدت با این مشکل درگیر بودند، به نکته‌ای جلب کرد که ذات و ماهیت ترجمه را بهتر نشان می‌داد. مباحثتی که بعداً در مجله مترجم مطرح شد، تقریباً پیکر ترجمه را کالبدشکافی کرد. با اینکه برحی از افراد اصولاً از کالبدشکافی خوشناس نمی‌آید، کنجکاوی انسان به پدیده‌ها، در مرحله‌ای معین، کار را به اینجا می‌کشاند. جذاب خزانی فر، اکنون که قرار است درباره ترجمه ادبی باهم گفتگو کنیم، مایلم بفرمایید اصطلاح ترجمه ادبی در برابر یا در کنار چه اصطلاحی است؟ مثلاً، آیا در برابر ترجمه علمی است یا چیز دیگر؟

اجازه بدھید قبل از پاسخ به سؤالاتان، به استعاره‌ای که بکار برده‌ید اشاره کنم. ترجمه با زبان و فرهنگ پیوند دارد. ترجمه تمدن ساز است. ترجمه را نمی‌توان ندیده گرفت. ترجمه، همانطور که جنابعالی اشاره کردید، نمی‌تواند بی‌آنکه توجهی برانگیرد، مثل ماهی در عمق آب به زندگی آرام خود ادامه بدهد. به قول حافظ، من از آن حسن روزافزون که یوسف داشت دانستم، که عشق ز پرده عصمت برون آرد زلیخا را. استعاره ماهی را شاید بتوان با استعاره کبک دقیق‌تر بیان کرد. کبک اگر هم سرش را زیر برف کند، باز دیله می‌شود. با توجه به

اهمیت فرهنگی و زبانی ترجمه ادبی در جوامعی مثل ایران، توجه به ترجمه و کالبد شکافی آن امری اجتناب‌ناپذیر است. کاری است که دیر یا زود اتفاق می‌افتد. مقاله دکتر فرشید ورد و تعداد کمی مقاله دیگر از جمله مقاله دکتر ابوالحسن نجفی با عنوان "امانت در ترجمه" به موضوع رابطه میان ترجمه و زبان فارسی پرداخته‌اند، اما ما هنوز در آغاز راه تحقیق در مورد ترجمه بخصوص در مورد تأثیر متقابل ترجمه و زبان و فرهنگ فارسی هستیم. روز به روز ضرورت درک ماهیت ترجمه و نیز ضرورت درک رابطه میان ترجمه و زبان و فرهنگ فارسی در ۱۵۰ سال اخیر آشکارتر می‌شود.

اما در مورد اصطلاح ترجمة ادبی، این سؤال یک پاسخ ساده و یک پاسخ دشوار دارد. پاسخ ساده این است که ترجمة ادبی کاری است که مترجمان ادبی می‌کنند. این تعریف، به قول منطقیون، مستلزم دور است. همچنین اگر بگوئیم ترجمة ادبی یعنی ترجمه آنچه که در عرف بنام ادبیات شناخته شده است، در این تعریف مفاهیم ترجمه و ادبیات بدیهی فرض شده‌اند، حال آنکه اهل فن می‌دانند که نه تعریف ترجمه کار ساده‌ای است نه تعریف ادبیات. در ترجمه، متنی از یک زبان با متنی از زبان دیگر جایگزین می‌شود، ولی آیا این جایگزینی مستلزم نوعی تعادل زبانی است، یا تعادل معنایی؟ آیا ترجمه، تفسیر نشانه‌های کلامی یک زبان با استفاده از زبانی دیگر است؟ آیا جایگزینی پیامی با پیامی دیگر است؟ آیا هدف ترجمه ایجاد نوعی تعادل سبکی یا تأثیر مشابه در زبان دیگر است؟

تعریف ادبیات از تعریف ترجمه هم دشوارتر است. نظریه پردازان ادبی گاه از برخی ویژگیها نام می‌برند که ادبیات را از غیر ادبیات متمایز می‌کند، اما اگر بر سر این ویژگیها توافق هم بکنیم، باز این ویژگیها در متون مختلفی پیدا می‌شود که در کتابخانه‌ها همه آنها را تحت عنوان ادبیات دسته‌بندی نمی‌کنند. مثلاً تذکره‌الولیاء یا تاریخ بیهقی در اصل کتب ادبی نبوده‌اند اما امروزه آنها را کتبی ادبی می‌شمارند و در دپارتمان‌های ادبیات فارسی تدریس می‌کنند. در عصر حاضر نیز متون بسیاری نوشته می‌شوند که از ویژگیهای ادبی برخوردارند اما ادبیات به معنی خاص آن نیستند. این ویژگیها تقریباً در انواع متون علوم انسانی به نسبت کم و بیش پیدا می‌شود. بنابراین در تعریف مفهوم ترجمه ادبی، لازم است نوعی توافق بعمل آید. در مجله مترجم، که عمدتاً به مسائل ترجمه ادبی می‌پردازد، از متن ادبی، ادبیات در معنی خاص آن یعنی شعر، داستان کوتاه، نمایشنامه و رمان است. متن ادبی، در معنی مورد نظر ما، در مقابل متن علمی قرار نمی‌گیرد بلکه متن ادبی در یک سوی پیوستاری قرار می‌گیرد که در سوی



دیگر آن متن علمی قرار دارد. متن علمی متنی است که هدف آن صرفاً انتقال اطلاعات به خواننده است. در میانه این پیوستار، یعنی بین دو نوع متن ادبی و علمی، ابوهی از متون قرار دارند که هدفشان صرفاً انتقال اطلاعات نیست بلکه نویسنده به جنبه‌های دیگر از جمله سرگرم کردن خواننده یا به هیجان آوردن او نیز نظر داشته است. در روی پیوستار هر چه به سوی ادبیات پیش می‌رویم، جنبه اطلاع رسانی متن ضعیف تر شده و نقش و اهمیت زبان بازتر می‌شود. بنابراین ترجمه ادبی از ترجمه غیرادبی متفاوت است و این تفاوت نه فقط در فرآیند ترجمه ادبی بلکه در محصول این فرآیند نیز دیده می‌شود.

صلح جو؛ اینکه می‌فرمایید محصول فرآیند ترجمه ادبی با محصول انواع دیگر ترجمه، مثلاً علمی، تفاوت دارد موضوعی است که به راحتی می‌توان آن را فهمید؛ یعنی، محصول ترجمه ادبی یک ثر ادبی است و محصول ترجمه علمی یک ثر علمی، ما تفاوت میان فرآیند ترجمه ادبی و غیر ادبی قدری پیچیده می‌نماییم. کسر ممکن است این تفاوت را توضیح دهد. برای مثال، به نظر شما در مسیر ترجمه اثر ادبی چه چیزی رخ می‌دهد که در ضمن ترجمه اثر علمی پیش نمی‌آید؟

عمل ترجمه در ذهن مترجم اتفاق می‌افتد. در برنامه‌هایی که برای ترجمه ماضیمی می‌نویسیم، مراحل تبدیل جمله زبان مبدأ به جمله زبان مقصد به صورت عینی توصیف می‌شود. اما ما به ذهن مترجم دسترسی نداریم و نمی‌دانیم دقیقاً در "جعبه سیاه" ذهن مترجم چه می‌گذرد و چه مقدار از تصمیمات او آگاهانه است چه مقدار ناآگاهانه، هر چند که معلوم

است استراتژیهایی که مترجم ادبی برای حل مسئله انتخاب می‌کند با استراتژیهایی که مترجم متون علمی انتخاب می‌کند متفاوت است. با این حال، در سالهای اخیر برخی محققان ترجمه با استفاده از روشی که در روانشناسی متدالول است در پی درک فرآیندهای ذهنی مترجم برآمده‌اند. در این روش مترجم همه آنچه را که در ذهنش اتفاق می‌افتد با صدای بلند بر زبان می‌آورد و محقق ترجمه صدای او را ضبط می‌کند و سپس آن را تجزیه و تحلیل می‌کند تا بفهمد مترجم در خلال ترجمه چه مراحلی را پشت سر گذاشته، چه استراتژیهای بکار گرفته و چگونه به تصمیمات خود رسیده است. این روش که هنوز در مراحل اولیه است، امتیازات و اشکالاتی دارد که از بحث ما خارج است. هدف این روش در نهایت این است که فرآیندهای ذهنی را که تا حدی ناخودآگاه و پیچیده و تا حدی به طریق عینی قابل مشاهده است کشف کند.

محققان ترجمه این روش را از دهه ۹۰ به طور نظاممند در تحلیل فرآیندهای ذهن مترجم بکار گرفته‌اند. اما در گذشته مترجمان، بیشتر در مقدمه‌ای که بر ترجمه‌های خود می‌نوشتند، به مشکلاتی که در خلال ترجمه بر می‌خورند و به نحوه حل این مشکلات اشاره می‌کردند و از استراتژیها و معیارهای خود در ترجمه سخن می‌گفتند. برای درک تفاوت‌هایی که میان فرآیندهای ذهنی مترجم ادبی و مترجم متون علمی وجود دارد، لازم نیست لزوماً روش تجربی بکار ببریم. بسیاری از این تفاوت‌ها هم از زبان مترجمان حرفه‌ای نقل شده و هم می‌توان با اندکی تأمل به وجود آنها پی برد. برای مثال، در خلال عمل ترجمه، مترجم ادبی با مشکل



درک نوانس‌های معنایی روبروست، او باید برای کشف معنی جملات، روابط درونی می‌باید اجزای جملات را درک کند و میان جملات ارتباط برقرار کند. برقراری این ارتباط و کشف معنی، به طور کلی در متون ادبی بسیار دشوارتر از متون علمی است. هر چه متن پیچیده‌تر می‌شود، فرآیند ذهنی درک معنی پیچیده‌تر می‌شود. همچنین، در مرحله بازنویسی جمله اصلی مترجم ادبی، برخلاف یا بیش از مترجم متون علمی، سراغ فرهنگ لغت می‌رود تا معادلهای متفاوتی برای کلمات پیدا کند و آنها را در جملات مورد نظر خود آزمایش کند. در این مرحله، مترجم ترجمه‌های متعددی می‌نویسد و خط می‌زنند تا به ترجمه نهایی می‌رسد. و باز در ترجمه متون ادبی، مترجم ممکن است از همان ابتدا قالبی مشخص برای ترجمه جمله متن اصلی پیدا نکند بلکه اجزای جمله اصلی را جدا جدا ترجمه کند و بعد آنها را به صورتهای مختلف کار هم بچیند تا به جمله مطلوب خود برسد چون در متون ادبی ترتیب اجزای جمله از جهت تأثیرات معنایی و زیباشتاختی که ایجاد می‌کنند و نیز از جهت انسجام و ربط با جملات قلل اهمیت خاصی دارند.

صلح جو: آقای دکتر خرازی فر، خاطرخان هست که شما در یکی از جلسات همایش ترجمه ادبی در مشهد اصطلاح "لفظگرایی" را به کار بردهید که با توصیفی که از آن می‌کردید برای عده‌ای، از جمله من، تا حدی ابهام داشت. در مقالاتی که بعداً شما در این باره نوشتید، منظورتان را روشنتر کردید. آیا ماینید در این باره توضیحی بدهید؟

همان طور که اشاره فرمودید، اصطلاح لفظگرایی را اول بار در اولین همایش ترجمه ادبی در مشهد بکار بردم. این اصطلاح برخی از شرکت کنندگان در کنفرانس را گیج کرد. آنها معتقد بودند من باید از اصطلاح ترجمه تحت الفاظی یا ترجمه لغوی استفاده می‌کرم ولی واقعیت این است که این اصطلاحات ماهیت روشی را که از آن به لفظگرایی تعبیر کرده‌ام نشان نمی‌دهد. من از لفظ "گرایش" در این اصطلاح استفاده کرده‌ام چون لفظ گرایی نه یک روش واحد است و نه فی نفسه روشی مطلوب یا نامطلوب. لفظ گرایی گرایشی نسبی است که آن را می‌توان روی پیوستاری تصور کرد. در یک سوی پیوستار صورت افراطی لفظگرایی است. صورت افراطی همان است که از آن به روش تحت الفاظی تعبیر می‌کنیم. این روش ضبطاً در ترجمه متون غیرادبی و بخصوص در ترجمه متون ادبی، مطلوب نیست. در سوی دیگر پیوستار، صورت معتدل لفظگرایی است. این صورت معتدل در نزد بسیاری از نظریه پردازان و

مترجمان روشن مطلوب و بلکه تنها روش مجاز در ترجمه بحساب می‌آید و در ترجمه انواع متون، بخصوص متون ادبی، بکار می‌رود. آنچه من ادعا کرده‌ام این است که اولاً در ایران روش حاکم بر ترجمه انواع متون از جمله متون ادبی روش لفظ‌گرایی است. ثانیاً در عموم ترجمه‌های ادبی، میل مترجم به ساخت زبان متن اصلی بر میل او به ساخت زبان فارسی به درجات کم یا بیش غلبه دارد، در نتیجه ترجمه‌های ادبی به نسبت کم یا زیاد این گرایش را نشان می‌دهند.

در اینجا سوالات زیادی مطرح است که باید پاسخ داد. از جمله این سوالات این است که چرا مترجمان ادبی، و غیرادبی، در ایران به لفظ‌گرایی گرایش دارند؟ آیا شق دومی برای مترجمان ادبی قابل تصور است؟ چه اشکال دارد مترجم به ساخت زبان متن اصلی گرایش نشان بدهد؟ مگر امانتداری هم معنی هم ساخت را در برنمی‌گیرد؟ مگر ممکن است زبان ترجمه، مثل زبان تألیف، از تأثیر متن اصلی کاملاً بدور باشد؟ من در مقالات متعددی که بدنبال مقاله لفظ‌گرایی نوشتیم، سعی کردم به این سوالات پاسخ دهم.

صلح‌جو: به احتمال قوی، عده زیادی مقالات شما را در مجله مترجم در این باره خوانده‌ام، اما بد نیست در اینجا خلاصه‌ای از نظریاتتان را برای ما بیان کنید.

به اعتقاد من مفهوم ترجمه ادبی را با استناد به دو اصل می‌توان تعریف کرد. این دو اصل از درون مفهوم ترجمه ادبی بدست می‌آید و از بیرون بر ترجمه ادبی تحمیل نمی‌شود. بنابر اصل اول، ترجمه باید تا حد امکان به اصل وفادار باشد. بنا بر اصل دوم، ترجمه باید با معیارهای زبان مقصد، اثری ادبی بحساب بیاید. اهمیت این تعریف وقتی آشکار می‌شود که ما آن را با تعاریف متداول از ترجمه ادبی مقایسه کنیم. در تاریخ ترجمه، ترجمه ادبی را براساس ملاحظاتی تعریف کرده‌اند که بر مبنای فردی و تجویزی داشته است. این ملاحظات عبارتند از ملاحظات فرهنگی، ملاحظات زبانی، ملاحظات اخلاقی و ملاحظات زیباشناختی. این ملاحظات به شکل گزاره‌هایی متضاد بیان شده‌اند. روایت ساده‌ای از این ملاحظات به قرار زیر است:

ملاحظات فرهنگی

الف. ترجمه ابزاری فرهنگی است. متن اصلی را تا آنجا که لازم است باید تغییر داد تا با فرهنگ مقصد سازگاری پیدا کند.

ب. ترجمه ابزاری فرهنگی است. متن اصلی را باید با کمترین تغییر ترجمه کرد تا بیانگر شیوه‌های تفکر و بیان مردمی دیگر باشد.

ملاحظات زبانی

الف. مترجم باید تا حد امکان کلمات و تعبیرات نویسنده را بکار ببرد و از این راه زبان مقصد را غنی کند.

ب. مترجم باید تا حد امکان از بکار بردن کلمات و تعبیرات نویسنده که زبان مقصد را فاسد می‌کند پرهیز کند.

ملاحظات اخلاقی

الف. مترجم باید لفظ به لفظ به نویسنده متعهد باشد.

ب. مترجم باید به روح اثر متعهد باشد.

ملاحظات زیباشناختی

الف. مترجم باید با نقض قراردادهای عرفی زبان مقصد و آشنایی زدایی، غربت زبانی متن اصلی را تا حد امکان به ترجمه متقل کند.

ب. مترجم باید غربت زبانی متن اصلی را به حداقل برساند و زبان ترجمه را تا حد امکان طبیعی و روان کند. چنانکه ملاحظه می‌کنید، تعریف ما از ترجمه مبتنی بر دو اصل است که مبنای فردی ندارد و تجویزی نیست بلکه برخاسته از ماهیت فعالیتی است که آن را ترجمه ادبی می‌نامیم.

این دو اصل شاید به نظر متناقض بیاید ولی اگر تناقضی وجود دارد، این تناقض در ماهیت کاری است که آن را ترجمه ادبی می‌نامیم. ترجمه ادبی باید هم وفادار باشد هم زیبا. بسی جهت نیست که برخی به ناممکن بودن ترجمه معتقد شده‌اند، اما ناممکن بودن ترجمه با واقعیت ترجمه سازگار نیست. ترجمه عملاً اتفاق می‌افتد و به اندازه کافی نمونه‌های خوب ترجمه هم وجود دارد. توفیق در ترجمه امری است نسبی و مترجم موفق کسی است که این دو اصل بظاهر متناقض را به میزان بیشتری در ترجمه خود منعکس کند. مترجم باید بین دو اصل فوق، تعادلی پذیرفتگی برقرار کند. برخی مترجمان قادر به برقراری این تعادل نیستند و به طرف اصل اول می‌لغزنند.

صلاح جو: به نظر شما علت گرایش مترجمان ادبی به لفظ چیست؟

لفظ‌گرایی معلول عوامل متعددی است. در اینجا من فقط به دو مورد اشاره می‌کنم. اولین مورد خود مترجمان هستند. ما وقتی می‌گوئیم مترجم، فردی را تصور می‌کنیم که با مهارتی نسبی -- نسبی در حد یکه اعتماد ما را به درستی ترجمه جلب می‌کند-- متنی را از زبانی به زبان دیگر برگردانده است. این تعریف در مورد مترجمی که در چارچوبی حرفه‌ای کار می‌کند صادق است تا در مورد مترجمی که در جامعه‌ای غیرحرفه‌ای مثل ایران کار می‌کند. به غیر از مترجمان سرشناس و شناخته شده، مترجمانی که در ایران کار می‌کنند، تسلط لازم را به دو زیان مبدأ و مقصد ندارند. در واقع یکی از مشکلات ترجمه ادبی در ایران، تعریفی است که ما از مترجم ادبی داریم. بنظر می‌رسد جامعه ادبی و انتشاراتی ما هنر مترجم را سهل می‌پندارد. کار مترجم ادبی از کار نویسنده سهل‌تر نیست، بلکه به نظر من دشوارتر هم هست. مترجم باید فکر نویسنده را همانگونه که هست ترجمه کند. ولی نویسنده می‌تواند فکر خود را تغییردهد یا در هر قالبی که می‌خواهد ببریزد. هنر مترجم هنری است دو گانه هم باید امانت را رعایت کند هم باید به زبانی بنویسد که خواننده آن را زبانی ادبی بیابد و با آن ارتباط برقرار کند. هنر هر مترجم را می‌توان از یکدستی سبک او و درستی زبان او دریافت. اگر از این دید به ترجمه نگاه کنیم، بسیاری از مترجمان ادبی نمره قبولی نمی‌گیرند.

مورد دوم اشکال نظری است. در اینجا ما با مترجمان ضعیف سرو و کار نداریم، با مترجمانی سرو و کار داریم که دو زبان را در آن حد نسبی که گفتم می‌دانند ولی اعتقاد به لفظ‌گرایی دارند. اینان نه به ناچار بلکه به اختیار به لفظ‌گرایی رو می‌آورند و خود را به چهارچوب این روش محدود می‌کنند چون خیال می‌کنند تنها روش درست همین است. بنظر من مترجمان ادبی ما باید درباره برخی مفاهیم نظری از جمله مفهوم تعادل و وفاداری و خواننده متن تجدید نظر کنند. ما در زمینه نظریه ترجمه سالها از غرب عقب‌تریم. شاید بعضی‌ها به این حرف خرد بگیرند و بگویند نظریه ترجمه از زمانی که بوجود آمده تا به امروز تحول اساسی پیدا نکرده، بلکه در هر زمان سلیقه‌ها حاکم بوده، گاهی به یک روش اقبال می‌شده، گاهی به روشی دیگر. این نکته درست نیست. ما در نیمه دوم قرن بیستم، بیش از کل تاریخ ترجمه در مورد ترجمه حرف زده‌ایم. علیرغم اینکه رسیدن به توافقات کلی در این زمینه مشکل است، توافقاتی کلی ایجاد شده است. امروزه برای مثال نظریه پردازان از روش ترجمه شعر به شعر دفاع نمی‌کنند. کمتر نظریه ترجمه وجود دارد که خواننده را درنظر نگیرد، مفهوم تعادل زبانی که معادل را صرفاً در مقایسه با متن اصلی تعیین می‌کرد دیگر اعتبار خود را از

دست داده و آن ذوق و سلیقه‌ای که زمانی بر نظریه ترجمه حاکم بود، جای خود را به استدلال داده است.

برای اینکه بدانید ما از جهت نظری چقدر از غرب عقب‌تر هستیم، کافی است یوجین نایدا را مثال بزنم. یوجین نایدا در سال ۱۹۶۴ مفهوم تعادل پویا را مطرح کرده است، آنهم در چارچوب ترجمه‌الجیل. این مفهوم پس از چهل سال هنوز برای جامعه مذهبی و جامعه ادبی ما که جای خود دارد، برای جامعه مترجمان غیرادبی هم مفهومی انقلابی است. شاید مترجمان ما در مقام نظر آن را تأیید کنند، اما در مقام عمل کمتر ترجمه‌ای را می‌بینیم که با اعتقاد تام و تمام به این مفهوم نوشته شده باشد. نظریه تعادل پویا بر ایجاد تأثیر مشابه در زبان مقصد تأکید می‌کند. این نظریه را باید سرآغاز برخی نظریه‌های خواننده محور دانست که در همه آنها احترام به خواننده و زبان مقصد جای خود را به پیروی لفظ به لفظ از شیوه بیان نویسنده داده است. مترجمان ما باید دست به تجربه‌های جدید در ترجمه بزنند و قابلیت‌های زبان فارسی را بیشتر در ترجمه نشان بدهند.

ترجمه برای مخاطب فارسی زبان نوشته می‌شود و لذا زبان ترجمه با معیارهای زبان فارسی سنجیده می‌شود. این اصل را باید مبنای کار خود در ترجمه قرار بدهیم. البته این اصل صرفاً مبنای عفنی ندارد. بلکه در جامعه‌ای که مردم زیاد کتاب نمی‌خوانند، مبنای فرهنگی و اخلاقی هم دارد. زبان ترجمه هرچند به زبان مردم نزدیک‌تر باشد، لذت خواندن را افزایش می‌دهد.

سلیح جو: نظریاتان درباره علت اول کامل‌درست است. بسیاری از کسانی که کلمه به کلمه ترجمه می‌کنند، کسانی هستند که زبان خارجی را خوب نمی‌دانند. در واقع، از ترس افتادن است که محکم به نحو زبان خارجی می‌چسبند. در مورد دوم، با اینکه نظریات از دید یک محقق ترجمه درست است، آیا فکر نمی‌کنید مسائل دیگری نیز در میان باشد؟ منظورم این است که درست است که کسی که به رغم فهم کامل جمله همچنان به ترجمه لفظ گرا نادهای می‌دهد. دچار نوعی برداشت نظری نادرست از ترجمه است، اما آیا فکر نمی‌کنید که ترجمه ندارند. و حتی در مواردی به مفید بودن آن مشکوک‌اند؟ مترجمان غالباً اطلاعی از نظریه‌های بیشتر مترجمان فاقد اطلاعات نظری درباره ترجمه‌اند؟ مترجمان غالباً اطلاعی از نظریه‌های ترجمه ندارند. فضای روشنگری فعلی ایران در این امر دخیل باشد؟ به هر حال، امیدواریم که مترجمان به این نتیجه برسند که شیوه‌های دیگری جز لفظ‌گرایی برای ترجمه وجود دارد. و بالاخره اینکه، آیا به نظر شما از چه طریق می‌توان این جو را شکست و مترجمان را از روزی نوردن صرف به ترجمه لفظ گرا دور نگه داشت؟

با شما کاملًا موافقم. اولاً مترجمان، با بحث‌های نظری درباره روش‌های ترجمه و مبانی استدلالی آنها چندان آشنا نیستند، ثانیاً فضای روشنفکری در ایران تا حد زیادی در گرایش مترجمان به لفظ گرایی مؤثر بوده است. اجازه بفرمائید این دو مورد را کمی با تفصیل توضیح بدم.

در مورد اول باید اذعان کرد که در غرب نیز مترجمان ادبی و ادب‌آمیانه خوبی با محققان زبانشناس ترجمه ندارند و هر گروه حرفه‌ایش درباره ترجمه را در مجلات مخصوص خود می‌نویسد. این بی‌اعتنایی به این دلیل است که مترجمان ادبی زبان‌دانان و محققان ترجمه را خارج از گود و "بیگانه" با کار عملی ترجمه می‌دانند. از طرف دیگر ترجمه برای محققان دانشگاهی موضوع بسیار جذابی است زیرا ترجمه با مسایل فرهنگی، زبانی، فلسفی، ادبی، زیباشناختی و تاریخی پیوند دارد. بنابراین مترجمان ادبی ایران اگر به قول یکی از آنها "بی‌علاقه‌گی خاصی" نسبت به بحث‌های نظری ترجمه دارند تا حدی حق دارند زیرا ما در مقام زبانشناس سخن نگفته‌ایم که به کار آنها بباید.

در اینجا لازم است بین دو دسته محقق ترجمه تمایز قابل شوم. دسته اول محققان دانشگاهی هستند که کار خود را منحصر به "توصیف" ترجمه می‌دانند. نتیجه تحقیقات این دسته از محققان به شکل مقاله یا حتی کتاب منتشر می‌شود و هیچ تأثیری در روند ترجمه در کشور نمی‌گذارد. برای اینان ترجمه یک دلمشغولی تحقیقاتی است، نه یک مسئله فرهنگی و زبانی. دسته دوم محققان مترجم یا مترجمان محقق هستند. من خود را وابسته به این دسته می‌دانم و اعتقاد دارم بین نظریه و عمل ترجمه باید رابطه وجود داشته باشد. تا سخنی به درد کار مترجم نخورد، آن را بر زبان نمی‌آورم. به نظر من اساساً با پرداختن به کار عملی ترجمه است که می‌توان درباره آن نظر داد. اگر از درون ترجمه به ترجمه نگاه کنیم، مترجمان ممکن است به حرفه‌ای ما گوش کنند چون از تجارت مشترک سخن می‌گوئیم.

در مورد نکته دومی که فرمودید، عوامل متعددی در لفظ‌گرایی مؤثرند. قبل از دو مورد اشاره کردم. فضای روشنفکران بر جریان ترجمه در ایران به دو صورت خود را نشان گرفت. به نظر می‌رسد تأثیر روشنفکران بر ترجمه دیگری در روش ترجمه. در مورد اول، مترجمان روشنفکر یا مترجمانی که تحت تأثیر فضای روشنفکری دست به انتخاب کتاب برای ترجمه زده‌اند، سراغ کتابهای بزرگ ادبی رفته‌اند و لو اینکه این کتابها زبان دشواری داشته و

مترجمان توان لازم برای ترجمه آنها را نداشته‌اند. در ۱۰۰ سال اخیر انبوهی ترجمه تولید کرده‌ایم که همگی از یک درجه کیفی برخوردار نیستند. برخی شاهکارند، برخی خوبند، برخی متوسطند، برخی هم فقط تصویری کث و کوژ از متن اصلی هستند. خواننده فارسی که برایش امکان خواندن این آثار به زبان اصلی وجود ندارد باید مرهون تلاش‌های چندین نسل از مترجمان باشد که با این آثار سنگین ادبی دست و پنجه نرم کرده‌اند. ما از این بابت از مترجمان ادبی سپاسگزاریم. ولی من تردید دارم که در این خوش‌چینی، اولویت‌های فرهنگی را رعایت کرده باشیم. کتاب را برای دل خود انتخاب کردن و ترجمه کردن یک چیز است و برای مردم انتخاب کردن و ترجمه کردن چیز دیگر. خوشبختانه در سالهای اخیر گرایش به سوی کتابهای سرگرم کننده و نه لزوماً ادبی آنهم از نوع کلاسیک بیشتر شده و مردم طبقه متوسط فکری هم کتابهای بیشتری برای خواندن در اختیار دارند.

تأثیر دیگر روشنفکران بر روش ترجمه بوده است. به نظر می‌رسد روشنفکران ما حساسیت فوق العاده‌ای نه تنها در انتخاب کتاب بلکه نسبت به "درستی" و "دقت" ترجمه دارند و گمان می‌کنند روش لفظ‌گرا بیش از هر روش دیگر "قداست" متن اصلی را حفظ می‌کند. حساسیتی که نسبت به زبان نویسنده وجود دارد، به تلقی ما نسبت به عوامل دخیل و مرتبط با ترجمه از جمله نویسنده، خواننده، فرهنگ و زبان مقصد بستگی دارد. مسئله این است که در خلال ترجمه برای چه چیز یا چه کس اولویت قائلیم. آیا نویسنده را بر خواننده ترجیح می‌دهیم؟ آیا برای زبان نویسنده نسبت به زبان فارسی اولویت قائلیم؟ ترجمه‌هایی که به زبان انگلیسی می‌شود عموماً خواننده محور است. زبان متن اصلی هر چه دشوار یا بیگانه با زبان انگلیسی باشد، در ترجمه مقهور زبان انگلیسی می‌شود و به قالب این زبان ریخته می‌شود. این تلقی نسبت به ترجمه یک تلقی ایدئولوژیک است. مبنای ارزشی و اعتقادی دارد. و این فی نفسه اشکالی ندارد. مسئله این است که اولویت‌های ما کدام است. وقتی ما پذیرنده آرای نویسنده و ستایشگر او هستیم، طبعاً در ترجمه اثر او حساسیت بخراج می‌دهیم. اگر نویسنده تعییری را به کار می‌برد که فقط در چارچوب تجارت فرهنگی و زبانی نویسنده قابل درک است آن را عیناً ترجمه می‌کنیم. از متن اصلی ابهام‌زدایی نمی‌کنیم چون ابهام‌زدایی مستلزم تفسیر است و تفسیر افزودن بر متن است. حتی از آزادیهای مشروع خود از جمله تصریح استفاده نمی‌کنیم، حال آنکه تصریح یعنی به لفظ در آوردن آنچه که در متن نیست اما خواننده متن اصلی آن را می‌داند چون جزیی از دانش اوست که نویسنده آن را در ذهن داشته است. تلاشی برای ساده‌تر

کردن زبان نویسنده هم نمی‌کنیم. نه محدودیتهای زبان فارسی را رعایت می‌کنیم نه قابلیت‌های آن را به کار می‌گیریم.

اگر می‌شد نمونه‌ها را ذکر کنیم، این حرفها بیشتر معنی پیدا می‌کرد. در مواردی هم کتابی را ترجمه کرده‌ایم که اصلاً نباید آن را ترجمه می‌کردیم چون بسیاری از کتابهای مقدماتی که قبل از این کتاب باید ترجمه می‌شد هنوز ترجمه نشده است. هنوز مکتبی یا نظریه‌پردازی بدرستی شناخته نشده اما کتابی در نقد این مکتب یا نظریه‌پرداز ترجمه شده است.

صلح‌جو: به این ترتیب، شما نیز قبول دارید که در حال حاضر دنیای ترجمه در دست فرم‌گرایان است. تشییه که می‌خواهم بکنم قدری زمخت است، اما به نحوی مطلب را می‌رساند. هم‌اکنون، هموطنانی داریم که همه آرزوشان این است که به آمریکا یا اروپا برآورد و در آنجا زندگی کنند. در مقابل، عده‌بسیار بیشتری از ایرانیان مایلند در همین ایران بمانند اما دستاوردهای مادی و معنوی تمدن غرب را در همین جا داشته باشند. به نظر من، لفظ‌گرایان افراطی در ترجمه شبیه گروه اوئلند: اینها فقط می‌خواهند خود را به آنجا برسانند و پروای از دست دادن هویت خود را نیز ندارند. از آنجا که هویت به ندرت از دست می‌رود—گیرم که گاه التقاول می‌شود—به نظر می‌رسد که لفظ‌گرایی افراطی در ترجمه راه به جایی نبرد، زیرا در تقابل با هویت قرار می‌گیرد. نظر شما چیست؟

با شما کاملاً موافقم. تشییه دقیقی بکار برده‌ید. برخی مترجمان با به قول شما فرم‌گرایی افراطی نه تنها مسئولیت خود در قبال زبان مادری‌شان را فراموش می‌کنند بلکه اساساً به نقش فرهنگی خود هم بی‌اعتنای هستند. آثار نوشته شده به زبانهای دیگر را نمی‌توان عیناً بدون ملاحظه زبان و فرهنگ و پیشینه خواننده به فارسی ترجمه کرد. کتابها، بخصوص کتابهای علوم انسانی و هنر، کالاهای فرهنگی هستند که انتقال آنها از یک فرهنگ به فرهنگ دیگر کاری صرفاً زبانی نیست. بنده تا کنون بیشتر بحث‌هایم درباره جنبه‌های زبانی ترجمه بوده، یعنی تأثیرات مطلوب یا نامطلوبی که زبان اصلی بر زبان مادری می‌گذارد. محققان ترجمه در دو دهه اخیر بیشتر علاقه‌مند به جنبه‌های فرهنگی ترجمه بوده‌اند. از نظر بسیاری از محققان، مباحث نظری ترجمه در اصل مباحث فرهنگی ترجمه است زیرا صورتهای زبانی یا روش‌های ترجمه که مترجمان بکار می‌گیرند، انعکاسی از انگیزه‌ها و عوامل فرهنگی است. از نظر اینسان، ترجمه کاری فرهنگی است که نمودی زبانی دارد. بنابراین ترجمه با مسأله هویت ارتباط پیدا می‌کند.

صلیح جو: امرورز داشتم "گفت و گو با محمد شهبا در باره ترجمه ادبی" را در روزنامه شرق (۸۴/۳/۹) می خواندم. در این مصاحبه ایشان به نکته‌ای اشاره کرداند که مایلمن نظر شما را درباره آن بدانم. در بحث مخاطب، به کتاب نظریه‌های روایت، که خودشان ترجمه کرداند، اشاره می‌کنند و می‌گویند. "شما همین کتاب نظریه‌های روایت را در نظر بگیرید. والاس مارتین این کتاب را برای دانشجویان رشته ادبیات دوره لیسانس دانشگاه‌های آمریکا نوشته است. می‌بینید که مختصات زیادی پشت این اثر است. قرار است من این کتاب را برای طیف گوناگونی از آدمها ترجمه کنم که در این طیف گوناگون می‌توانیم پژوهشکارها، مهندس‌ها، دانش‌آموزان دیپرستانی، علاقه‌مندان به ادبیات و سینما و حتی دست اندکارهای آن و دیگران را ببینیم. در نتیجه من نمی‌توانم همان‌گونه بنویسم که والاس مارتین نوشته است. من توضیحاتی می‌دهم، حتی در جاهابی لحن را عوض می‌کنم، تا مخاطب راحت‌تر بتواند با آن ارتباط برقرار کند. اگر شما دو بخش آخر همین کتاب را خوانده باشید، می‌بینید که من چقدر لحن آنرا فارسی کرده‌ام. برای اینکه مخاطب این متن، فارسی زبان است. همه این مسائل سبب می‌شود که اثربخشی اثر بیشتر شود" سوال من این است که آیا اصولاً ممکن است مترجمی در وضعیتی قرار بگیرد که لازم باشد متنی را برای طیفی چنان‌گسترده و متنوع ترجمه کند؟ دوم اینکه، حتی در صورت لزوم، آیا این کار عملی است؟ این را از این نظر می‌گوییم که به محض اینکه ما بخواهیم یکی از این گروه‌های طیف را راضی کنیم، گروه دیگر را ناراضی کرده‌ایم. سوم اینکه، چگونه ما می‌توانیم کتابی را، که در اصل برای مخاطبانی تقریباً یکدست نوشته شده، برای مخاطبانی چند دست ترجمه کنیم؟

سؤالات شما شاید ناشی از همان تصور سنتی است که از ترجمه در ذهن خود داریم. متن اصلی در فرهنگ خود کارکردن خاص دارد و برای مخاطبی خاص نوشته می‌شود. چه اشکالی دارد که، با تغییر مخاطب متن، کارکرد متن را نیز عوض کنیم؟ در اینجا مترجم یا ناشر است که تصمیم می‌گیرد نه مؤلف، و مترجم یا ناشر خود مسئول کلیه تغییراتی هستند که در متن ایجاد می‌کنند. در جهان امروز تعهد مترجم به خواننده اگر مهمتر از تعهد او به نویسنده نباشد، از آن کمتر نیست. متن در خلاصه ترجمه نمی‌شود. متن مخاطب می‌خواهد. متن باید با مخاطب ارتباط قرار کند. متن باید نیاز معینی را برآورده کند. متن باید کارکرد معینی داشته باشد.

مترجم میتواند مخاطبی معینی در نظر بگیرد و کتاب را در سطح آن مخاطب و برای آن مخاطب ترجمه کند. هر تغییری که به ناچار صورت بگیرد، ارتباطی با مسئله اخلاق در ترجمه ندارد. مسئله این است که در گذشته مترجمان، از نظر اخلاقی، خود را در قبال نویسنده تعهد می‌دیدند، حالا در قبال خواننده. این تغییر در موضع اخلاقی متأثر از تغییرات بنیادی در

بسیاری از جنبه‌های فرهنگی، علمی، آموزشی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جوامع است. البته ممکن است کسی با تغییراتی که مترجم در متن ایجاد کرده مخالف باشد ولی در هر حال مترجم نباید از نقش مبانجگرگانه خود غافل باشد. این را هم بگوییم که تغییرات در آثار ادبی کمتر پیش می‌آید. بیشتر در متونی پیش می‌آید که جنبه اطلاع‌رسانی دارد.

صلح‌جو: جناب خزاعی فر، اجازه بفرمانید به موضوع مهم دیگری یعنی نقد ترجمه پیردازیم. در این زمینه هم، گویا هم مشکلات نظری وجود دارد، هم مشکلات عملی. بنظر شما این مشکلات کدامند و اساساً متقد ترجمه باید از چه دید به ترجمه بنگرد و خصوصیات نقد ترجمه خوب کدام است؟

نقد ترجمه از دو جهت قابل بررسی است، از جهت فرهنگی و از جهت زبانی. از جهت فرهنگی، نقد ترجمه نوعی رفتار اجتماعی است که مثل هر رفتار اجتماعی دیگر کم و کیف آن تابع شرایط فرهنگی جامعه است. هر چه درجه پذیرش نقد در جامعه بالاتر می‌رود، یعنی جامعه خصلت‌های دموکراتیک بارزتری پیدا می‌کند، نقد ترجمه هم تداول و مقبولیت بیشتری می‌باید تا آنجا که به امری بدیهی و در عین حال ضروری تبدیل می‌شود. در حال حاضر متأسفانه چنین شرایطی آرمانی برای نقد ترجمه وجود ندارد. نقد ترجمه، حتی نقدهای خوب ترجمه، تشن زا و دشمن ساز است. خوشبختانه وضعیت روز به روز دارد بهتر می‌شود.

مسئله اساسی در نقد ترجمه مسئله درست نقد کردن است. از جهت زبانی نقد ترجمه مستلزم داشتن ملاک است. بدون ملاک چگونه می‌توان درباره ترجمه‌ای داوری کرد؟ بسیاری از متقدین، ترجمه را با ملاک متن اصلی نقد می‌کنند، یعنی آن را از حیث درستی یا نادرستی با متن اصلی مقایسه می‌کنند. کار این نوع نقد به پیدا کردن خطاهای مترجم در درک متن یا در یافتن معادلهای درست محدود می‌شود. برخی دیگر از متقدین، ترجمه را با ملاک زبان فارسی می‌سنجند. برخی مترجمان می‌گویند در ترجمه باید تآنجا که زبان فارسی اجازه می‌دهد ویژگیهای لفظی و نحوی و تعبیرات نویسنده را به فارسی منتقل کرد. برخی دیگر می‌گویند هر جمله را باید با قابلیت‌های فارسی نوشت بطوریکه انگار مستقیماً به زبان فارسی نوشته شده است. نظریات این دو گروه در عمل به دو نثر متفاوت منجر می‌شود. گروه اول ملاک را متن اصلی و گروه دوم ملاک را زبان فارسی می‌دانند. این دو دیدگاه متفاوت در نقد ترجمه هم وجود دارد. به نظر من ترجمه را باید با هر دو ملاک نقد کرد.

در تعریف ترجمه ادبی گفتم که ترجمه ادبی اولاً ترجمه است، پس با ملاک متن اصلی قابل نقد است. ثانیاً ادبی است، پس با ملاک زبان فارسی قابل نقد است. درواقع ترجمه ادبی را همان دو ملاکی که نوشته‌ایم باید نقد کنیم. باید هم خطاهای متترجم را در سطح خُرده شناسایی کنیم و هم خطاهای او را در سطح کلان. مسأله تعادل سبک، مسأله نوشتن به قابلیت‌های زبان فارسی و مسأله زیبائشناسی ترجمه همگی در سطح کلان مطرح می‌شوند و با معیارهای رایج در فرهنگ و ادب فارسی سنجیده می‌شوند. خطاهای متترجم در سطح خُرد اهمیت کمتری دارد، مگر اینکه خطاهای در این سطح آنقدر زیاد باشد که دیگر جای بحث درباره سطح کلان ترجمه باقی نگذارد. در نقدهایی که من خودم نوشته‌ام، ترجمه را در هر دو سطح و بیشتر در سطح کلان و از منظر زبان فارسی و معیارهای متدالوی در ادب فارسی بررسی کرده‌ام. دربیشتر ترجمه‌هایی که من نقد کرده‌ام به درجات کم یا زیاد عناصری از زبان متن اصلی در آنها پیدا می‌شود.

صلاح جو: گمان نمی‌کنید که این امر تا حد زیادی طبیعی است؟ بالاخره متترجم دارد از زبانی ترجمه می‌کند که به فرهنگی متفاوت تعلق دارد. این را هم نباید فراموش کرد که برخی نویسنده‌گان اساساً و عمدهً دشوار می‌نویستند. اگر بخواهید شیوه بیان آنها را به ترجمه منتقل کنید، زبان ترجمه به ناچار دیگر روان یا زیبا نخواهد بود.

به نکته مهمی اشاره کردید. جان کلام در همین جاست. زبانها با هم متفاوتند. برخی نویسنده‌گان هم مغلق می‌نویستند. اینها واقعیت است، ولی اگر کسی واقعاً به زبان فارسی تسلط داشته باشد، محدودیتها را زیر پانمی گذارد و از قابلیت‌های فارسی غافل نمی‌ماند. محدودیتها و قابلیت‌های زبان فارسی هم واقعیت‌های زبان فارسی هستند. هر فکر، هر چند ناآشنا، هر جمله هر چند پیچیده، وقتی به فارسی نوشته می‌شود بنناچار قالب فارسی پیدا می‌کند. متترجم باید همیشه برای مصالحه آمده باشد. تعبیرات نویسنده و پیچیدگی جملات او همیشه عیناً قابل انتقال به فارسی نیست، ترجمه امری است نسبی. به نظر من، غیرطبیعی بودن وغیر روان بودن زبان بسیاری از ترجمه‌های ادبی به دلیل عدم تسلط متترجم بر زبان فارسی است و گرنه چرا در کارهای مترجمان خوب و صاحب سبک که اتفاقاً در دسته لفظ گرایان هم قرار می‌گیرند به چنین زبانی غیر طبیعی و غیر روان بر نمی‌خورید.

صلح‌جو: آقای خزاعی فر، شما معتقدید که زبان ترجمه باید هر چه بیشتر به زبان فارسی نزدیک شود و میزان نزدیکی به زبان فارسی را ملاک نقد ترجمه می‌دانید. در عرصه مطالعات ترجمه تمایلات دیگری وجود دارد. برخی نظریه‌پردازان از جمله لارنس و نوتی، معتقدند که در آمریکا و انگلستان روش غالب در ترجمه این است که اندیشه نویسنده را از قالب زبانی آن انتزاع کرده و آن را به زبان انگلیسی روان و معیار بازنویسی می‌کنند. در چنین ترجمه‌هایی مترجم نامری است چون اصلاً وجودش احساس نمی‌شود. ترجمه هیچ رنگ و بوی زبان و فرهنگ متفاوت را ندارد. نوتی با این روش مخالف است. او معتقد است مترجم باید خصیلت‌های فرهنگی و زبان نهفته در متن اصلی را تا آنجا که زبان انگلیسی اجازه می‌دهد، به ترجمه منتقل کند. این تفاوت نظر را چگونه توضیح می‌دهید؟

بیینید نگفتم مترجم باید رنگ و بوی ترجمه را بکلی از ترجمه خود بزداید. همه متون از یک سخن نیستند. وانگهی مترجمان خوب بخوبی می‌دانند که زبان فارسی چه عناصری را می‌پذیرد و چه عناصری را نمی‌پذیرد. مترجمان خوب مدام عناصری از متون انگلیسی وارد فارسی می‌کنند ولی آنها نه از قابلیت‌های فارسی غافل‌اند و نه محدودیتها فارسی را ندیده می‌گیرند. لارنس و نوتی روش حاکم بر ترجمه در غرب را بدرستی توصیف کرده است. این روش ناشی از روحیه استعماری، تبخیر فرهنگی و موقعیت زبان انگلیسی در جهان است. در دنیای انگلیسی زبان، هر چه از هر زبانی ترجمه شود، حکم ترجمه از زبانی مغلوب یا نازل را دارد که به زبان "منطقی"، "زیبا"، "جهانی" و "برتر" انگلیسی درمی‌آید. نوتی می‌گوید ما باید از این شیوه مترجم نامری خلاص شویم و سعی کنیم متن اصلی را با تمام ویژگی‌های زبانی و فرهنگی اش به زبان انگلیسی منتقل کنیم و از این راه با وارد کردن شوک به زبان انگلیسی آن را تقویت کنیم. حرف و نوتی در چارچوب فرهنگ او حرف معقولی است. او به جامعه انگلیسی زبان تعلق دارد. جامعه‌ای که از نظر زبانی و فرهنگی استعمارگر است. موقعیت ما با او یکسان نیست. ما نمی‌توانیم اجازه بدھیم ویژگی‌های زبانی متون انگلیسی به فارسی راه باید. بر عکس، ما باید در عرصه ترجمه هویت زبانی خود را حفظ کنیم. ما باید درک کنیم که قربانی استعمار زبانی هستیم. انگلیسی از آمیزش با زبانهای دنیا آسیبی نمی‌بیند ولی فارسی بسیار آسیب‌پذیر است. انگلیسی مثل اقیانوس است فارسی مثل دریایی کوچک. دوایی که نوتی تجویز می‌کند برای ما حکم سم را دارد. به همین دلیل است که من نسبت به تأثیرات منفی و نامطلوب لفظگرایی اینقدر حساسم و تعجب می‌کنم که برخی مترجمان و روشنفکران اینقدر نسبت به خطرهایی که فارسی را تهدید می‌کند بی‌اعتنای هستند. روشنفکران و اهل قلم

باید بیش از دیگرین نسبت به این امر حساس باشند چون این مسئله با هویت زبانی ما سروکار دارد. به بهانه اینکه نویسنده مغلق نوشته و ما می‌خواهیم سبک او را به فارسی منتقل کنیم حق نداریم به فارسی جفا کنیم و چیزهایی بر فارسی بار کنیم که با ماهیت فارسی سازگاری نداره نقد ترجمه در سطح کلان اساساً باید به چنین موضوعاتی پردازد.

به نظر من پیشرفت ما در نقد ترجمه زمانی آغاز می‌شود که مطابقت صوری میان ترجمه و متن اصلی را تنها ملاک ندانیم، بلکه به تحلیل عوامل مؤثر دیگر مثل زبان فارسی، خواننده و فرهنگ نیز پردازیم. نقدهایی که با دیدگاههای گسترده و استدلالی نوشته می‌شود بر شیوه کار مترجمان اثر می‌گذارد. واقعیت این است که مترجمان کمتر سراغ کتابهای نظری ترجمه می‌روند تا با بحث‌های نظری درباره روش‌های ترجمه آشنا بشوند، اما نقد ترجمه را می‌خوانند. نقد ترجمه بهترین موقعیت برای گفتگو با مترجمان است.

نقدها مثل آئینه‌ای کار مترجمان را معنکس می‌کنند و به شیوه‌ای صریح و مؤثر نتیجه گرایش آنها به لفظ را نشان می‌دهند و این توهمند را که لفظگرایی تنها روش ممکن برای حفظ امانت در ترجمه است از ذهن آنان می‌زدایند و خطای نظری آنان را تصحیح می‌کنند.

صلاح جو: حناب خزاعی فر، اگر موافقید، به مسئله بسیار مهم آموزش ترجمه پردازیم. به طور کلی، نظرتان درباره برنامه دانشگاهها برای تربیت مترجم چیست؟

به نظر من یکی از عواملی که وضعیت ترجمه در ایران را آشفته‌تر کرده، مسئله برنامه تربیت مترجم است. تعداد افرادی که همه ساله از این رشته از دانشگاههای دولتی و آزاد فارغ‌التحصیل می‌شوند رقم قابل توجهی را تشکیل می‌دهد. البته تردیدی نیست که در میان فارغ‌التحصیلان افرادی هستند که توان کار مترجمی در سطح قابل قبول حرفه‌ای را دارند، اما مسئله این است که اساساً برنامه آموزش تربیت مترجم یک اشکال عمده نظری دارد که تابحال توجهی به آن نشده است. اشکال در پیش فرض این برنامه است. در این برنامه دانشجو هم زبان خارجی می‌آموزد هم ترجمه. دروسی که به آموزش زبان خارجی اختصاص دارند، مشکلی ندارد. مشکل، دروسی است که به ترجمه اختصاص دارد. در این دروس فرض بر این است که دانشجو زبان مادری خود را می‌داند و لذا کار آموزشی بیشتر بر تحلیل متن خارجی و تمرین در ترجمه به فارسی متمرکز است. هر کس که کمی تجربه در کار عملی ترجمه دارد می‌داند که کسی به صرف اینکه زبان مادری اش فارسی است مترجم نمی‌شود. ترجمه باز

آفرینی خلاق است، نه انتقال مکانیکی کلمات از زبانی به زبان دیگر. اگر قرار است مترجم تربیت کنیم، باید نخست اطمینان حاصل کنیم که دانشجویان ما از حداقل توان و استعداد لازم برای ترجمه برخوردارند. ما از دانشجویانی که در حد دیپلم فارسی می‌دانند چگونه می‌توانیم انتظار داشته باشیم روزی مترجم بشوند. به نظر من اصلاً برنامه تربیت مترجم باید در دپارتمان زبان خارجی ارائه شود و اگر این دبارتمانها بخواهند این برنامه را ارائه کنند، باید نخست با گرفتن امتحان خاص و مصاحبه از توان و استعداد دانشجویان در نگارش فارسی اطمینان حاصل کنند. نتیجه برنامه‌های تربیت مترجم که مخصوصاً در شعب دانشگاه‌های آزاد رشدی نامعقول یافته، انبوهی فارغ التحصیل ترجمه است که یا چون در بازار حرفه‌ای کار، توان ترجمه ندارند، جذب کارهای دیگر می‌شوند و یا اگر در جاهایی به ترجمه می‌پردازند حاصل کارشان در حد استاندارد نیست. ما چون به این فارغ التحصیلان مدرک ترجمه داده‌ایم، طبیعی است که اینها خودشان را مترجم بدانند و انتظار داشته باشند که در حرفه‌ای مرتبط با آموزشی که دیده‌اند کار کنند.

صلح‌جو: آیا منظورتان این است که ترجمه قابل آموزش نیست؟

منظور من این نیست. بر عکس، من معتقدم که ترجمه قابل آموزش است، متنها من بین دو نوع آموزش ترجمه تفکیک قایل شده‌ام: آموزش حداکثر و آموزش حداقل. آموزش حداقل ممکن نیست. ما نمی‌توانیم مترجمان بزرگ "تربیت کنیم". مترجمان بزرگ ممکن است حداقل آموزش را دیده باشند، ولی هنر آنها در نتیجه استعداد، علاقه، زیاد خواندن و زیاد نوشتن بدست آمده است. ما می‌توانیم به دانشجویان آموزش حداقل بدheim و در نتیجه حداقل انتظار را از آنها داشته باشیم. در نتیجه این آموزش دانشجویان باید بتوانند ترجمه‌ای بنویسد که اگر زیبا و عالی نیست، درست و قابل قبول باشد.

اخیراً من به دپارتمان ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی پیشنهاد کردم که برنامه تربیت مترجم ادبی در سطح فوق لیسانس تأسیس کنند. به نظر من دپارتمان ادبیات فارسی در مقایسه با دپارتمانهای زبان خارجی شایستگی بیشتری برای تربیت مترجم دارد. ولی حتی در این برنامه هم نباید مرتكب این خطأ بشویم که هر کس که لیسانس ادبیات فارسی دارد، کاندید خوبی برای مترجم شدن است. ماهیت خلاق ترجمه اقتضا می‌کند که برای پذیرش دانشجو در این رشته، مثل رشته‌های هنر، کنکور خاص برگزار کنیم. در پیشنهادی که من داده‌ام، فرض بر این

است که اگر اطمینان حاصل کنیم دانشجو توان و استعداد لازم برای کار ترجمه را دارد می‌توان به او زبان خارجی را تا سطحی که مورد نیاز است آموزش داد اما، بر عکس، اگر بدانشجویی که توان و استعداد لازم برای ترجمه ندارد، هر چند هم که زبان خارجی را آموزش بدھیم، لزوماً به نتیجه نمی‌رسیم. به نظر من در کار عملی ترجمه، بخصوص ترجمه ادبی، زبان فارسی و زبان خارجی از سهم یکسان برخوردار نیستند. اگر بخواهیم این نسبت را به زبان کمی بیان کنم، باید بگوییم سهم زبان خارجی حداقل ۳۰ درصد و سهم زبان فارسی ۷۰ درصد است.

صلاح جو: به نظر شما در برنامه تربیت مترجم آیا جهت‌گیری رشته‌ای هم باید انجام گیرد یا اینکه کلیه دانشجویان صرفاً در جهت رسیدن به قابلیت مترجم عمومی تعلم بینند؟ منظورم این است که آیا دانشجویان مورد نظر شما، که قرار است دوره فوق لیسانس مترجمی را بگذرانند، صرفاً از فارغ التحصیلان دوره کارشناسی ادبیات فارسی انتخاب می‌شوند یا از سایر رشته‌های علوم انسانی؟ به نظر می‌رسد که جامعه ما به مترجمانی در همه رشته‌های علوم انسانی نیاز دارد نه فقط به مترجمان ادبی. به نظر می‌رسد اگر از رشته‌های گوناگون علوم انسانی دانشجو گرفته شود این منظور برآورده می‌شود.

نظر جنابعالی کاملاً درست است. پیشنهادی که من به دپارتمان ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی دادم، پیشنهاد تربیت مترجم ادبی بود. بدیهی است برای ترجمه متون علوم دیگر نیاز به مترجمان خاص داریم. خاص بودن به این است که مترجم با اصطلاحات آن علم آشنا باشد. به عبارت دیگر، مترجم باید حداقل دارای مدرک کارشناسی در آن رشته علمی باشد در غیر این صورت مترجم هر چند هم که به زبان فارسی مسلط باشد، در ترجمه مفاهیم ممکن است مرتكب اشتباهات مضحك بشود. تصور بکنید کسی که فلسفه یا پژوهشکی نمی‌داند، متون فلسفی یا پژوهشکی ترجمه کند. مترجم نمی‌تواند فقط به فرهنگ لغت اکتفا کند. فرهنگ لغت معادل را می‌دهد، اما مفهوم را توضیح نمی‌دهد. مترجم قبل از آنکه با کلمات سروکار داشته باشد، با مفاهیم سروکار دارد. شناخت اصطلاحات هر علم یعنی شناخت مفاهیم آن علم. چند سال پیش ما در مجله مترجم با تعدادی از اساتید رشته جامعه شناسی در مورد وضعیت ترجمه متون جامعه شناسی گفنگو کردیم. نظر آنها این بود که بسیاری از ترجمه‌های کتابهای جامعه شناسی به دست نااهلان صورت گرفته، مترجمانی که دانش جامعه شناسی ندارند اما به تصور اینکه این متون جزء متون "عام" علوم انسانی است سراغ این متون می‌آیند و آنها را ضایع

می‌کنند. در قلمرو علوم، متن "عام" وجود ندارد. هر متن علمی با استفاده از اصطلاحات و مفاهیمی نوشته می‌شود که به آن حوزه علمی تعلق دارد. بنابراین ما برای هر دسته از رشته‌های علوم که با یکدیگر سنتیت دارند نیاز به مترجمانی داریم که با مقدمات آن علوم در حد کارشناسی آشنا باشند. بدین ترتیب برنامه تربیت مترجم برای رشته‌های خاص باید در مقطع فوق لیسانس ارائه شود.

صلاح جو: گویا قرار است امسال دومین همایش ترجمه ادبی را نیز برگزار کنید. موضوع این همایش چیست؟ آیا قرار است این همایش بصورت واقعه‌ای ثابت در دانشگاه‌فردوسی برگزار شود؟

دومین همایش ترجمه ادبی در روزهای ششم و هفتم مهر امسال در دانشکده ادبیات دانشگاه فردوسی برگزار می‌شود. موضوع همایش رابطه میان زبان ترجمه و زبان تألیف ادبی است، موضوعی که به گمان من مورد علاقه نویسندها و مترجمان و محققان ادبیات و ترجمه است. در واقع ترجمه ادبی محل تلاقي علائق همه پژوهشگران زبان و فرهنگ است و نباید و نمی‌توان آن را به یک گروه خاص محدود کرد.

متأسفانه در زمینه ترجمه، به خصوص ترجمه ادبی، همایش زیادی برگزار نمی‌شود چون ترجمه ادبی متولی ندارد. دانشگاه فردوسی طبعاً از برگزاری این همایش به صورت هر چند سال یکبار استقبال می‌کند. مشکل اساسی بودجه بسیار محدود دانشگاه است که آن هم هر چند سال یکبار در اختیار گروه زبان انگلیسی قرار می‌گیرد. صلاح جو: مشکرم

ترجمهٔ غزلی از شکسپیر

Sonnet XVIII

Shall I compare thee to a summer's day?
 Thou art more lovely and more temperate:
 Rough winds do shake the darling buds of May,
 And summer's lease hath all too short a date:
 Sometime too hot the eye of heaven shines,
 And often is his gold complexion dimmed,
 And every fair from fair sometime declines,
 By chance, or nature's changing course untrimmed:
 But thy eternal summer shall not fade,
 Nor lose possession of that fair thou ow'st,
 Nor shall death brag thou wander'st in his shade,
 When in eternal lines to time thou grow'st,
 So long as men can breathe, or eyes can see,
 So long lives this, and this gives life to thee.

William Shakespeare

چگونه تشبیه کنم تو را به روز بهاری^{*}
 که تو بس لطیف تر و دل انگیزتری
 باد نند، شکوفه های زیبای فروردین را می لرزاند
 و بهار عمر کوتاهی دارد
 گاه چشم آسمان، داغ می تابد
 گاه چهره زرینش پشت ابر پنهان می ماند
 و هر زیبایی، زیبایی اش می کاهد
 به تصادف، یا به قضای گریزناپذیر طبیعت
 تا در ایات جاودان من، با زمان پیش می روی
 بهار ابدی تو را خزانی نیست
 و زیبائیت را زوالی نیست
 و مرگ بر تو فخر نمی فروشد، آنگاه که در وادی اش گام بر می دارد
 تا هر زمان که آدمی نفس می کشد، یا چشم را یارای دیدن است
 این شعر زنده است و در تو حیات می دهد.

ترجمه علی خزاعی فر

* تابستان در نگلستان حکم بهار در ایران را دارد.